فصلنامه علمی (مقاله علمی-پژوهشی) جامعه‌شناسی سیاسی ایران، سال اول،شماره سوم(پیاپی۳)پاییز۱۳۹۷،صص۳۰۴-۲۹۲

بازتاب کهن الگوی آنیموس در شعر فروغ فرخزاد

تاریخ دریافت :۱۳۹۷/۵/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۲

راضیه جمشیدی[۱]

چکیده

کهن‌الگو یکی از بسترهای مناسب است که می‌توان شخصیت و هویت شاعران را براساس اندیشه، زبان و محتوای ذهنی آنان شناخت و ارزیابی کرد. جایگاه آرکی‌تایپ و کهن‌الگوها در روان و ناخودآگاه شاعر است که در صورت تجلی بی واسطه‌ی آن، می‌توان به کنه هویت شخص وتاثیر آن پی برد.کهن‌الگوی آنیموس کهن‌الگویی است که به روان مردانه در شخصیت زن دلالت دارد. این کهن‌الگو چهار مرحله‌ی انکشاف دارد:۱-نیروی جسمانی۲- همراه درونی۳- درقالب گفتار٤- تفکر مستقل و خلاق که درروند کسب فردیت وتعالی زن موثر است. این کهن‌الگو و انکشاف مراحل چهارگانه‌اش در شعر فروغ فرخزاد تجلی یافته و وی را به سیری متعالی در روند کسب فردیت رهنمون ساخته است. دراین روند رشد، ابتدا شاعر با گذری پلکانی به وحدت عینی و روحی با آنیموس دست می‌یابد و پس از تجربه آن، به بی اعتباری آن می‌اندیشد و به وحدت به کهن‌الگویی دیگر که همان هویت و اصالت زنانه خود یعنی کهن‌الگوی مادر است، روی می‌آورد، این گردش دایره‌وار در شعر و شخصیت او می‌تواند به میزان زنانه بودن شعر وی و ارتباط بی‌واسطه با خود و هویت زنانه‌اش انجامد.

کلید واژه: کهن‌الگو،کهن‌الگوی آنیموس،فروغ فرخزاد، کهن‌الگوی مادر.

۱- دکترای زبان و ادبیات فارسی، مدرس دانشگاه فرهنگیان شهید بهشی اقلید:dr.raziyehjamshidi@gmail.com

مقدمه:

فروغ فرخزاد از شاعران معروف معاصر است. وی اولین زن شاعر است که توانسته با زبان و اندیشه و لحن زنانه‌ی خود شعر زنانه را معرفی و ارتقا دهد. قبل ازفروغ ، زنان دیگری در عرصه ادبیات فارسی فعال بوده‌اند؛ اما عمدتاً یا از نظر ساختارهای اندیشه یا ساختارهای زبانی، زبان و اندیشه تقلیدی – مردانه – داشته‌اند. به هر روی فروغ فرخزاد در ادبیات فارسی نماینده‌ی شعر زنانه محسوب می‌شود. درباره فروغ فرخزاد تاکنون مقالات و پژوهش‌های زیادی انجام شده است؛ اما شعر او ازمنظر نقد اسطوره‌گرا که می‌تواند روشی برای اثبات زنانه بودن شعر وی باشد؛ تاکنون پژوهش خاصی انجام نشده است.

یکی ازویژگی‌های نقد اسطوره‌گرا این است که در پرتو کهن‌الگوها و آرکی‌تایپ‌ها می‌توان به ریشه ،هویت و فردیت هر انسان پی برد و شخصیت فرد را ارزیابی کرد. از این دیدگاه می‌توان ضمن التذاذ ادبی، تعالی شخصیت مستقل هر فرد را در اثر ادبی دریافت و روند تکامل روحی و فکری وی را ارزیابی کرد. برای رسیدن به این منظور ابتدا باید اسطوره را شناخت . اسطوره چیست؟ تبلور اندیشه‌های انسان‌های نخستین درباره چیستی پدیده‌ها؟ تصویری تمثیلی برای یک مفهوم؟ یا فرافکنی نمادین انسان‌ها؟ درباره اسطوره تعابیر و تعاریف متعددی وجود دارد. اما برای ارائه تعریفی جامع و فراگیر از این واژه، گفته شده است : «اسطوره عبارت است از: روایت یا جلوه‌ای نمادین دربارهی ایزدان، فرشتگان، موجودات فوق طبیعی و به طورکلی جهان شناختی[ای] که یک قوم به منظور تفسیر خود از هستی بهکار می‌بندد. اسطوره سرگذشتی راست و مقدس است، که در زمانی ازلی رخ داده و به گونه‌ای نمادین، تخیلی و وهم‌انگیز می‌گوید که چگونه چیزی پدید آمده، هستی دارد، یا ازمیان خواهد رفت. و در نهایت اسطوره به شیوهای تمثیلی کاوشگر هستی است. (اسماعیل پور،۱۳۷۷: ۱۵-۱٤)

درباره‌ی اسطوره و اسطوره‌ی ادبی دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد عده‌ای اصلا اسطوره ادبی را رد می‌کنند و عده‌ای اسطوره‌ی ادبی را بر اسطوره به معنای اولیه‌ی خود ترجیح می‌دهند . عده‌ای نیز این دو را شبیه هم می‌دانند و ادبیات را حامی و تکیهگاه اسطوره می‌شناسند. بنا بر نظر اخیر ، «اسطوره ، چه مربوط به اسطورهشناسی باستان باشد و چه مربوط به اسطوره‌شناسی مدرن ، برای کسانی که دوباره آن را خلق می‌کنند یا دوباره گوش می‌دهند یا دوباره می‌خوانند، ماجرایی زنده است و هر بار که به آن رجوع شود، از نو فعال می‌شود و تخیل ادبی را تغذیه می‌کند.»(جواری ،۱۳۸٤ :٤٥)

به هر حال اسطوره‌ها، چه به دلیل برخورداری از ساختاری داستانی و چه به این دلیل که تجسم زبانی یک ایده‌اند با ادبیات تشابه دارند و ماهیتا قابل تحلیل و تأویلند. اما بازتاب اسطوره‌ها در قالب‌های رایج آثار ادبی ، موجب شکل‌گیری شیوه‌ای در نقد ادبی شده است که بر اسطوره‌شناسی و کهن‌الگوها مبتنی است. کهنالگوها یا نمونه‌های آغازین نیز در واقع افکار، رفتارها و پندارهای

مشابه ملل مختلفاند، نوعی تصویر ذهنی جهانشمول که محصول ناخودآگاه جمعی بشر است. نظریه ناخودآگاه جمعی را کارل گوستاو یونگ مطرح کرد و این نظریه به نقد اسطوره‌ای کمک شایانی کرد.» (گرین و دیگران ، ۱۹۲:۱۳۸۰-۱۵۹)

بخش عمده‌ای از نقد روانشناسی و نقد اسطوره‌گرا نیز به بررسی و تحلیل و تفسیر کهن‌الگوها اختصاص دارد. اصطلاح آرکی‌تایپ از مفاهیم کلیدی نقد اسطوره‌گراست. آرکی‌تایپ تصاویر ذهنی را برجسته می‌کند و در تجربیات جهانشمول بشر مثل تولد، مرگ و. . . ، متبلور می‌شود. وسعت جهانی درآثار ادبی نیز درون مایه‌ها، شخصیت‌ها، پیرنگ‌ها، زاییده‌ی کهن‌الگوها هستند. عناصر تکرار شونده در ادبیات هم با همین الگو استدلال می‌شوند. می‌توان گفت: کهن‌الگوها خاطره‌های نژادی بشرند. جهان بینی اسطوره‌ای به واسطه‌ی ضمیر ناخودآگاه جمعی بر ذهن انسان امروزی نیز تأثیر گذاشته و زبانش را در خدمت خلق اسطوره‌های جدید یا بازنمود نمادهای دنیای اسطوره‌ای عصرهای نخستین قرار داده است، زیرا «ذهن ناخودآگاه انسان مدرن، ظرفیت نمادسازی را حفظ کرده است؛ ظرفیتی که زمانی در باورداشت و مناسک انسان ابتدایی تجلی می‌یافت» (یونگ و هندرسن، چ۲ ، ۱۳۸٦: ۲۰)

بسیاری ازآرکی‌تایپ‌ها و اساطیر به صورت ناخودآگاه در ذهن مختفی است و خواننده با غریزه‌ی تأویل بین شعر و آن‌ها انطباق و تماس ایجاد می‌کند. ما نیز در این نقد باید جانب احتیاط را رعایت کنیم چرا که انطباق‌ها مراتبی دارد و لزوماً صد در صد نیست.

به نظر یونگ آثار ادبی و هنری بستر مناسبی برای تجلی آرکی‌تایپ‌هاست. چراکه هنرمند برای ایجاد یک اثر ماندگار، بیشتر از ناخودآگاهش الهام می‌گیرد. ازآنجا که جایگاه کهن‌الگوها در ناخودآگاه است، پس می‌توان تأثیر این کهن‌الگوهای مهم را برآثار ادبی یا هنری بسیار باارزش و ماندگار، بر ذهن و زبان خالق اثر مشاهده کرد. به اعتقاد یونگ «خاستگاه آثاری ازاین دست، درلایه‌های ژرف ناخودآگاه جمعی است؛ که منبع کشف و شهود و الهام شاعر و هنرمند است».(یونگ،۱۳۷۹ : ۲۵۸)

«کهن‌الگوی مادر، آنیموس، آنیما و سایه و. . . از مهم‌ترین آرکی‌تایپ‌ها هستند. این صورمثالی که ازاجزای روح موروثی انسان محسوب می‌شوند، این همزادهای بشری، در روند کسب فردیت، نقش برجسته ای دارند. در روند کسب فردیت، شخص خود را بازمی‌شناسد و از دیگران متمایز می‌شود».(یونگ،۱۳۷۷ :۱۲)

۱-۱فروغ فرخزاد

فروغ فرخزاد کوتاه زیست. او در ۱۳۱۳در تهران به دنیا آمد. پدر او یک نظامی بود و با فرزندانش رفتاری سلطه‌گرایانه‌ای داشت. او در شانزده سالگی با یکی از بستگان مادرش که پانزده سال از وی بزرگتر بود علیرغم میل خانواده‌اش ازدواج و به اهواز نقل مکان کرد. اما بهتدریج به خاطر اختلافاتی که بینشان بروز کرد از همسرش جدا شد و از دیدن تنها فرزندش محروم شد. او طی این سال‌ها به شاعری روی آورد .این شکست در زندگی مشترک و عشق، زمینه دیدگاه ویژه او نسبت به مردان را فراهم آورد. آثار فروغ شامل پنج دفتر شعر اسیر، دیوار، عصیان، تولدی دیگر، و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد است. وی در زمینه‌ی هنر سینما نیز دارای مطالعاتی بوده و دراین زمینه نیز فیلم مستند خانه سیاه است را ساخته است. این

فیلم برنده جایزه از فستیوال «اوبر هاوزن» شد. مجموعه‌ی تولدی دیگر که درسال ۱۳٤۳ منشتر شد، بیانگر دیدگاه تازه او به زندگی است. این اثر به همراه دفتر شعر ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد آثاری هرمنوتیک محسوب میشوند. فروغ با زبانی استعاری و نمادین که شعر او را دارای بار چند معنایی و فضایی هرمنوتیک می‌کند، عمیق‌ترین نظرات خود را درباره خود و هستی با زبانی چند معنایی بیان کرده است. وی در یک سانحه رانندگی در سال ۱۳٤۵ کشته شد. اشعار و زندگی وی شبیه شاعر آمریکایی، سیلویا پلات (slyvia plath)(۹٦۳-۱۹۳۲م) است.

۱-۲کهن‌الگوی آنیموس

چنانکه گفته شد، یکی از کهن‌الگوهایی که می‌توان نمود آن را در آثار هنرمندان یافت؛ کهن الگوهای«آنیما و آنیموس » است. پیشینه‌ی این کهن‌الگوها به اندازه‌ی تاریخ زندگی انسان است. «مردان معمولاً خود را فقط مرد می‌دانند و زنان خود را زن، ولی واقعیت روان‌شناختی این است که انسان موجودی دو جنسیتی است».(سنفورد،۱۳۸٤ : ۷) در وجود هر مرد انعکاسی از یک زن- به معنی عام – و در وجود هر زن انعکاسی از یک مرد است؛ نماد این مسأله را در اسطوره‌های ایرانی و دیگر اقوام از دیرزمان می‌توان دید. اعتقاد به دوجنسی بودن انسان اولیه در بسیاری ازسنت‌ها دیده می‌شود. در اسطوره‌های ایرانی: مشی و مشیانه یک زن و مرد به هم چسبیده بودند که جنسیت هیچکدام قابل تشخیص نبود و بعد از هم جدا شدند. در اعتقاد یهود، در باب دوم، سفر پیدایش آمده است: که وقتی خدا تصمیم به آفرینش زن گرفت، آدم را به خواب عمیقی فرو برد و یکی از دنده‌هایش را بیرون کشید و حوّا را از دنده‌ی آدم آفرید.(همان) بر این اساس واضح است که آدم، نخستین انسان، هم مؤنث بوده و هم مذکر. از این جداسازی اولیه که یک تمامیت یک پارچه است؛ انسان دوجنسی از طریق گرایش‌های عاطفی، یا عشق، مشتاق برقراری مجدد با نیمه‌ی جدا شده‌ی خویش است. یونگ، این حقیقت روان‌شناختی طبیعت انسان را مورد بررسی قرار داد و ازآن برای توصیف انسان کامل استفاده کرد. یونگ عنصر متضاد در مرد و زن را آنیما یا – روان زنانه – و آنیموس یا- روان مردانه - نامیده است. منظور از روان زنانه، عنصر مؤنث در شخصیت مرد و منظور از روان مردانه، عنصر مذکر در شخصیت زن است. «آنیما وآنیموس در رؤیاها، افسانه‌های پریان، اسطوره‌ها، شاهکارهای ادبی جهان و مهم‌تر از همه درپدیده‌های گوناگون رفتار انسان دیده می شود».(همان: ۱۲)

۳-۲مراحل انکشاف آنیموس

کهن‌الگوهای آنیما و آنیموس، مبنای رفتارغریزی و غیراکتسابی مشترک در تمام انسان‌ها را شکل می‌دهد. آنیموس یا عنصر نرینه‌ی روان زن، شامل چهارمرحله‌ی انکشاف است: «نخست به صورت نیروی جسمانی ظاهر می‌شود. . . در مرحله‌ی بعد دارای روحی مبتکر و همراهی گرانقدر. . . و در مرحله‌ی سوم در قالب گفتار.و سرانجام در چهارمین و والاترین مرحله با تجسم اندیشه پدیدار می‌شود ».(یونگ، ۱۳٦۸ : ۲۹۳) اما تجلی آنیموس به صورت نیروی جسمانی به این گونه است که: « [زنان] جنبه‌ی مردانه‌ی خویش را به مردان فرافکنی می‌کنند».(سنفورد،۱۳۸٤: ۲۱) بر این اساس مردی که حامل فرافکنی آنیموس زن قرار می‌گیرد، حامل انتظارات، تخیلات، تصاویر روانی و رؤیاهای زن است. این تصاویر فرافکنی شده اثری پرکشش خواهند داشت. فردی که این فرافکنی را حمل می‌کند، می‌تواند به شدت مورد جذب و در مقام معشوق طرف ارتباط روحی و روانی

فصلنامه علمی (مقاله علمی-پژوهشی) جامعه‌شناسی سیاسی ایران، سال اول، شماره سوم (پیاپی ۳)، پاییز ۱۳۹۷

قرارگیرد.«زنی که تصویرآنیموس مثبت خود را که تصویری مطبوع، قهرمان و راهنمای معنوی است؛ به مردی فرافکند، بهای بیش ازاندازه به آن مرد داده و شیفته‌ی او شده و به سویش جلب می‌شود، طوری که حس می‌کند این مرد ایدهآل و عشق واقعی اوست. تنها با آن مرد کامل می‌شود و به عبارتی ازطریق او روح خود را می‌یابد».(همان: ۲۵) بنابرآنچه گفته شد، آثارهنری و ازجمله شعر که فرایند ناخودآگاه روح شاعراست، جلوهگاه این کهن‌الگوهاست.

با این توضیح تصویرآنیموس که بیان کننده‌ی خصوصیات زنانه است؛ درشعرفروغ فرخزاد مورد بررسی قرار می گیرد.

۱-۳-۲اولین مرحلهی انکشاف آنیموس، «نیروی جسمانی»

یکی از بهترین اشعار فروغ فرخزاد که بازتاب نیروی جسمانی آنیموس– اولین مرحله‌ی انکشاف – درآن به وضوح مشخص است، قطعه‌ی «معشوق من» از مجموعه‌ی تولدی دیگراست:

«معشوق من/ با آن تن برهنه‌ی بی شرم/ بر ساق‌های نیرومندش/ چون مرگ ایستاد/ خطهای بی‌قرار مورب/ اندام‌های عاصی او را/ درطرح استوارش/ دنبال می‌کند/ معشوق من/ گویی ز نسل‌های فراموش گشته است/ گویی تاتاری/ درانتهای چشمانش/ پیوسته درکمین سواریست/ گویی که بربری/ در برق پرطراوت دندان‌هایش/ مجذوب خون گرم شکاریست/ معشوق من/ همچون طبیعت/ مفهوم ناگزیر صریحی دارد/ او با شکست من/ قانون صادقانه‌ی قدرت را تأیید می‌کند/ او وحشیانه آزاد است/ مانند یک غریزه‌ی سالم/ درعمق یک جزیره‌ی نامسکون/ . . . / معشوق من همچون خداوندی، در معبد نپال/گویی از ابتدای خودش/ بیگانه بوده است/ او مردی است از قرون گذشته/ یادآور اصالت زیبایی/ ... او مثل یک سرود خوش عامیانه است/ سرشاراز خشونت و عریانی. . . ».(فرخزاد، ۱۳۸۳ : ۲۷۰)

و یا در شعر«سرود زیبایی» ازمجموعه‌ی عصیان آنیموس را با چهره ای با صلابت و قهرمان‌گونه توصیف می‌کند:

«. . .شانه‌های تو/ همچو صخره‌های سخت و پرغرور/ موج گیسوان من دراین نشیب/ سینه می‌کشد چوآبشار نور/ شانه‌های تو/ چون حصارهای قلعه‌ای عظیم/ رقص رشته‌های گیسوان من برآن/ شانه‌های تو/ برج‌های آهنین/ جلوه‌ی شگرف خون و زندگی/ رنگ آن به رنگ مجمری مسین/ شانه‌های تو/ درخروش آفتاب داغ پرشکوه/ زیر دانه‌های گرم و روشن عرق/ برق می‌زند چو قله‌های کوه/ شانه‌های تو/ قبله‌گاه دیدگان پرنیاز من/ شانه‌های تو/ مهرسنگی نماز من ». (همان: ۲۱۰)

«عنصرنرینه‌ی زن اساساً از پدر متأثر می‌شود و این پدر است که به عنصر نرینه‌ی دختر خود اعتقادات «حقیقی » بی‌چون و چرایی می‌بخشد و به آن جلوه‌ی ویژه‌ای می‌دهد».(یونگ ، ۱۳۷۷ : ۲۸۵)

قبلاً اشاره شدکه پدرفروغ نظامی بود و رفتارهای سلطه‌گرانه‌ای داشت، به نظرمی‌رسد به خاطرهمین خصوصیت، شعر«معشوق من»که بازتاب آنیموس اوست، تصاویر سلطه‌گرانه را در خود دارد. فروغ تصویرسلطه‌گرانه‌ی پدر را درونی کرده و به مرد مورد علاقه فرافکنی کرده است.

۲-۳-۲دومین مرحله‌ی انکشاف آنیموس، «همراهی گرانقدر»

آنیموس علاوه برتصاویر قهرمانانه که در روان زن دارد، می‌تواند یک همراه درونی گرانقدر شود و یا بصورت راهنمایی مهربان پدیدار شود. این ویژگی در شعر زیردیده می‌شود:

«من از تو می‌مردم/ اما تو زندگانی من بودی/ تو با من می‌رفتی/ تو در من می‌خواندی/ وقتی که من خیابان‌ها را بی هیچ مقصدی می‌پیمودم/ تو با من می‌رفتی/ تو در من می‌خواندی/ . . . / وقتی که شب مکرر می‌شد/ وقتی که شب تمام نمی‌شد/ تو ازمیان نارون‌ها، گنجشک‌های عاشق را/ به صبح پنجره دعوت می‌کردی / تو با چراغ‌هایت می‌آمدی به کوچه‌ی ما/ تو با

چراغ‌هایت می‌آمدی. . . / وقتی که بچه‌ها می‌رفتند/ و خوشه‌های اقاقی می‌خوابیدند/ و من درآیینه تنها می‌ماندم/ تو با چراغ‌هایت می‌آمدی/ تودستهایت را می‌بخشیدی/ توچشمهایت را می‌بخشیدی/ تو مهربانی‌ات را می‌بخشیدی/ وقتی که من گرسنه بودم/ تو زندگانی‌ات را می بخشیدی/ تو مثل نور سخی بودی. . . ».(فرخزاد، ۱۳۸۳ : ۳۲۲)

«عنصر نرینه به زن صلابت روحی می‌دهد؛ نوعی دلگرمی نادیدنی درونی برای جبران ظرافت ظاهرش». (یونگ ،۱۳۷۷ : ۲۹۳) درادامه‌ی شعر یاد شده، آنیموس، همراهی است که دلگرمی می‌دهد واضطراب و نگرانی را از شاعر دور می‌کند:

«...تو لاله‌ها را می‌چیدی/ و گیسوانم را می‌پوشاندی/ وقتی گیسوان من از عریانی می‌لرزیدند/ تو لاله‌ها را می‌چیدی تو گونه‌هایت را می‌چسباندی/ به اضطراب .../ وقتی که من دیگر/ چیزی نداشتم که بگویم. . . ».(همان: ۳۲۲)

۳-۳-۲آنیموس بیانگر «عناصر جمعی»

علاوه بر ویژگی‌های یاد شده، «آنیموس این عنصرنرینه، بیانگرعناصر جمعی است تا شخصی و به دلیل همین ویژگی جمعی بودن است که زنان هنگامی که عنصر نرینه به جای آنها سخن می‌گوید، معمولاً از کلمات «ما»یا «آن‌ها»یا «همه» استفاده می‌کنند و درگفتارشان واژه‌هایی مانند «همیشه»، «لازم است» و«باید» به چشم می‌خورد».(یونگ،۱۳۷۷ : ۲۹۲) این واژه‌ها، همراه با مصادیق شاعرانه‌ی اشعار فروغ به ترتیب نشان داده می‌شود:

«ما»بیانگرعناصرجمعی

فروغ در شعر«بعدازتو» از «ما» به عنوان عنصرجمعی یاد می‌کند که بسامد قابل توجهی را نیز دارد. این مورد می‌تواند مؤید تأکید شاعر برآنیموس باشد:

«ای هفت سالگی.../ بعدازتو ما پنجره که رابطه‌ای بود سخت زنده و روشن/ میان ما و پرنده/ میان ما و نسیم/ شکست/ شکست/ شکست.../ بعد از تو ما صدای زنجره‌ها را کشتیم/ بعد از تو ما به هم خیانت کردیم/ بعد از تو ما تمام یادگاری‌ها را/ با تکه‌های سرب، و با قطره‌های منفجر شده‌ی خون/ ازگیج‌گاه گچ‌گرفته‌ی دیوارهای کوچه زدودیم/ بعد از تو ما به میدان‌ها رفتیم/ و داد زدیم/ «زنده باد، مرده باد».../ بعد از تو ما که قاتل یکدیگر بودیم/ برای عشق قضاوت کردیم. . ./ بعد از تو ما به قبرستان‌ها روآوردیم.../ ما هرچه را که باید/ ازدست داده باشیم/ ازدست داده‌ایم/ ما بی چراغ به راه افتاده‌ایم. . . ».(فرخزاد، ۱۳۸۳: ۳٤٥-۳٤٤-۳٤۳)

«آن‌ها» :

آن‌ها تمام ساده‌لوحی یک قلب را/ با خود به قصر قصه‌ها بردند/ و اکنون دیگر/ دیگرچگونه یک نفر به رقص برخواهد خاست. . . ».(فرخزاد ، ۱۳۸۳ : ۳۳۳)

و یا :

»آن‌ها غریق وحشت خود بودند/ و حس ترسناک گنهکاری/ ارواح کور وکودنشان را/ مفلوج کرده بود.../ آن‌ها غرابت این لفظ کهنه را/ درمشق‌های خود/ با لکه‌های درشت سیاهی/ تصویرمی‌نمودند.../ آن‌ها به هم هجوم می‌آوردند... / آن‌ها به خود فرو می‌رفتند... ».(همان : ۲۸۲-۲۸۱)

«همه» :

فصلنامه علمی (مقاله علمی-پژوهشی) جامعه‌شناسی سیاسی ایران، سال اول، شماره سوم (پیاپی ۳)، پاییز ۱۳۹۷

همه می‌دانند/ همه می‌دانند/ که من و تو از آن روزنه‌ی سرد عبوس/ باغ را دیدیم.../ همه می‌ترسند/ همه می‌ترسند/ اما من و تو/ به چراغ و آب و آیینه پیوستیم/ و نترسیدیم.../ همه می‌دانند/ همه می‌دانند/ ما به خواب سرد و ساکت سیمرغان ره یافته‌ایم ... »(همان : ۲۹۷-۲۹٦)

به کارگیری قیود تأکید مانند : باید، هرگز و. . . نیز ازمصادیق انعکاس آنیموس است:

«باید»

فروغ با تکرار قید تأکید، نهایت قدرت خود را درمخالفت یا موافقت با امری یا چیزی بیان می‌کند:

«چه مردمانی در چهار راه‌ها نگران حوادثند/ و این صدای سوت‌های توقف/ درلحظه‌ای که باید، باید، باید/ مردی به زیرچرخ‌های زمان له شود.../ «...به مادرم گفتم: «دیگرتمام شد»/ گفتم: «همیشه بیش ازآنکه فکرکنی اتفاق می‌افتد/ باید برای روزنامه تسلیتی بفرستم...».(همان: ۳٤۱)

ویا:

«...چقدر باید پرداخت/ چقدر باید/ برای رشد این مکعب سیمانی پرداخت؟/ ما هرچه راکه باید/ از دست داده باشیم از دست داده‌ایم...».(همان : ۳٤٥)

ویا:

«...وقتی که زندگی من دیگر/ چیزی نبود.../ دریافتم، باید، باید، باید/ دیوانهوار دوست بدارم...».

(همان : ۳٤۸)

«همیشه، همواره»

فروغ می‌گوید:

«...همیشه خواب‌ها/ ازارتفاع ساده‌لوحی خود پرت می‌شوند و می‌میرند...».(همان: ۳٤۹)

ویا:

«...گفتم: «همیشه پیش ازآنکه فکر کنی اتفاق می‌افتد...». (همان : ۳۳۷)

ویا: «...در سرزمین قدکوتاهان/ همیشه معیارهای سنجش برمدار صفر سفرکرده‌اند. .. »(همان : ۳٦٤)

«عنصرنرینه هرگزاستثنا را باور ندارد. بندرت می‌توان با عقیده‌ی عنصر نرینه مخالفت کرد».(یونگ ، ۱۳۷۷ : ۲۸٥) بنابراین، بیان این عقاید مطلق و انعطاف ناپذیر و تأکید و تحکم در ابراز آن، بازتاب عنصر مردانه‌ی روح شاعراست.

٤-۳-۲ انگاره‌های خلاق ، آخرین مرحله‌ی انکشاف آنیموس

«اما آنیموس در پیشرفته‌ترین شکل خود زن را به تحولات روحی دوران خود پیوند می‌دهد و حتی سبب می‌شود بیش از مردان انگاره‌های خلاق را پذیرا شود؛ و ازهمینرو در دوران گذشته ، دربسیاری ازکشورها وظیفه‌ی پیش‌گویی آینده و اراده‌ی خداوندی به عهده‌ی وی بوده است».(یونگ، ۱۳۷۷: ۱۹۳)

این ویژگی دراشعار فروغ و به ویژه درشعر«آیه‌های زمینی» و در پیشگویی وقایع قیام و آخرالزمان در شعر«کسی که مثل هیچ کس نیست» و در پیشگویی از آمدن موعود نمود می‌یابد:

«من خواب دیده‌ام/ کسی می‌آید/ من خواب یک ستاره‌ی قرمز را دیده‌ام/ .../ کسی می‌آید، کسی که مثل هیچکس نیست.../ و اسمش آنچنان که مادر در اول نماز وآخر نماز صدایش می‌کند/ یا قاضی الحاجات است/ یا حاجت الحاجات است/ ...».(فرخزاد ، ۱۳۸۳ : ۳۸۵)

و در شعر«آیه‌های زمینی »، شاعر با اعتقاد به واقعه‌ی قیامت و مطالعه دراین حوزه ، فضای آخرالزمانی را چنین تصویر می‌کند:

«آنگاه خورشید سرد شد/ و برکت از زمین‌ها رفت/ وسبزه‌ها به صحراها خشکیدند/ و ماهیان به دریاها خشکیدند/ و خاک مردگانش را/ زآن پس به خود نپذیرفت/ .../ خون بوی بنگ وافیون می‌داد/ زن های باردار/ نوزادهای بی‌سر زائیدند/.../ مرداب‌های الکل با آن بخار گس مسموم/ انبوه بی‌تحرک روشنفکران را/ به ژرفای خویش کشیدند/.../ آنها به هم هجوم می‌آوردند/ مردان گلوی یکدیگر را/ با کارد می‌دریدند/ آنها غریق وحشت خود بودند...».(همان: ۲۸۰-۲۷۹)

گفتنی است که این پیشگویی‌های شاعر در شعر«آیه‌های زمینی» درکلیت شعرمحسوس‌تر است. همچنین شایان توجه است که در این قطعه شاعر افعال را به صورت ماضی اما در معنای مضارع آورده است.

۵-۳-۲آنیموس منفی

یونگ معتقد است انعکاس کهن‌الگوها در انسان هم دارای وجهی مثبت است هم منفی، که رشد متعادل آنها در روند کسب فردیت و رسیدن به کمال موثراست. تاکنون جنبه‌های مثبت آنیموس مورد بررسی قرارگرفت؛ اکنون جنبه‌های منفی آن نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. قبلاً اشاره شد که آنیموس یاعنصر نرینه‌ی زن، انرژی روانی است که بر مرد فرافکنی می‌شود. مردی که موضع این فرافکنی قرار می‌گیرد به شدت طرف جذب و یا دفع واقع می‌شود:

فروغ می‌گوید:

«... نگاه کن که دندان‌هایش/ چگونه وقت جویدن سرود می‌خوانند/ و چشمهایش/ چگونه وقت خیره شدن می‌درند/ و او چگونه از کنار درختان خیس می‌گذرد/ صبور/ سنگین/ سرگردان.../ چه مردمانی درچهار راه‌ها نگران حوادثند/ و این صدای سوت‌های توقف/ در لحظه‌ای که باید، باید، باید/ مردی به زیر چرخ‌های زمان له شود/ مردی که از کنار درختان خیس می‌گذرد. . .»/(همان: ۳۳۹-۳۳۸)

مردی که در شعر آن روزها- با صفاتی که در بالا برای او در نظر گرفته شده – بهشدت طرف جذب آنیموس قرار داشت، در این بندها چنانکه دیده میشود طرف دفع آنیموس قرار گرفتهاست.

٦-۳-۲اتحاد با آنیموس

درابتدای این بررسی اشاره شد که کشش و جذب آنیموس وآنیما و فرافکنی آن‌ها به مرد و زن، میل قدیمی انسان برای بازگشتن به عصرصدرآفرینش است. تبدیل شدن به وحدت قبل ازانشقاق؛ مشی ومشیانه یاآدم وحوّا، یعنی جهان وحدت.این «فعالیت ناخودآگاهی به هر شکلی که باشد دررجعت وصول به کلیت است واین تجربه‌ای است که در تمدن جدید حضور ندارد؛ ناخودآگاه شارع و شاه‌راهی است که به اونوس، مونووس[جهان وحدت] می‌رسد».(سرانو، ۱۳٦۸: ۲٦) چرا که اصل تانیث و تذکیر

فصلنامه علمی (مقاله علمی-پژوهشی) جامعه‌شناسی سیاسی ایران، سال اول، شماره سوم (پیاپی ۳)، پاییز ۱۳۹۷

در عالم آرمانی توامان بودند و در جریان زندگی و هبوط از یکدیگر جدا شدند انسان خواهان پیوستگی دوباره و وحدت قبل از انشقاق است. این تمایل باعث گرایش انسان به تداوم و جاودانگی است.

فروغ درمجموعه‌ی تولدی دیگر می‌خواهد با آنیموس به وحدت برسد. این وحدت در بینشی خاص، علاوه بر وحدت دو روح، وحدت دو جسم را هم در برمی‌گیرد.

با عبور از فراز و فرودهای زندگی فروغ و حالات ملتهب و تنهایی او بعد از جداییاش، با زنی روبرو می‌شویم که آمادگی آن را دارد که به طورکامل محمل جاذبه‌های آنیموس شود. او می‌گوید:

«. . . و تمام زخم‌های من از عشق است/ عشق، عشق، عشق/ من این جزیره‌ی سرگردان را/ از انقلاب اقیانوس/ وانفجار کوه گذر داده‌ام/ و تکهتکه شدن راز آن وجود متحدی بود/ که از حقیرترین ذره‌هایش آفتاب به دنیا آمد. . . ».

قبلاگفته شدکه فرافکنی آنیموس بر روی مرد، یعنی انتظارات و تصاویر ذهنی که زن از مرد در رویاهایش دارد، بنابراین زن در وجود معشوق دنبال یافتن «من» خود است. هر چه معشوق قابل انتظارتر باشد، «من» زن غنی‌تر می‌شود. خصوصیات این مرد باید عکس خصوصیات زنانه باشد. چرا که زن همواره خود را از محور ضعف و ناتوانی در نظرگرفتهاست، بنابراین سلطه و قدرت را از طرف معشوق دوست دارد، زن میل دارد، این خصوصیت را در مرد ببیند. زن چون مقام و موقعیت چندانی در اجتماع نداشته و فروتر از مرد انگاشته شدهاست، دوست دارد مردی را موضع فرافکنی خود قراردهد که دارای موقعیتی ویژه باشد و یا حداقل ازخودش پایین‌تر نباشد، زن می‌خواهد در عشق غرور، اقتدار، سلطه و اقدام‌هایی که خود هرگز نداشته است، ببیند. آنچه زن در معشوق آرزو یا بیان می‌کند، تجلیل از «من» خودش است. این «من» با جذب و فنا شدن در معشوق، -آنیموس- گسترش می‌یابد، «زن طالب مردی است که به سبب موقعیت، ارزش و هوش خود، به نظر برتر از تمام مردان دیگر باشد؛ برای خود بر روی زمین پایگاهی ساخته باشد، از اقتدار و اعتبار بهرهمند باشد. . . مرد برگزیده به مثابه‌ی نفس مطلقی که با عشق خود، درخشش و ضرورت خود را به آن انتقال می‌دهد، در نظر جلوه می‌کند، برتری این مرد به عشقی است که زن به او در دل خود می‌پرورد و جنبه‌ی آرمانی می‌دهد، نه به این دلیل که نر است، بلکه از آنرو که موجودی برگزیده است. . . ».(دوبووار،۱۳۸۸:۱۲۲)

فروغ در قطعه‌ی «معشوق من» ،آنیموس یا معشوق را از نظر ظاهری می‌ستاید و توصیف می‌کند و در «مثنوی عاشقانه» از ابعاد دیگر: معشوق او از «بهاران تازه‌تر»،از«سحرشاداب‌تر»، از«گندمزارها سرشارتر»،از «شاخه ها پربارتر» و«تپش‌های سوزان» تن عاشق است. این ویژگی‌های آنیموس است که شاعر خواهان وحدت و پیوند عینی بااوست.

او در «مثنوی عاشقانه» قطعه‌ی «فتح باغ»، «وصل» و برخی دیگر از قطعات، این وحدت را در قالب رابطه‌ای اروتیک بیان می‌کند. شاعر این حالت را جنبه‌ی عینی وحدت می‌داند: او در مثنوی «عاشقانه» خود را فراموش می‌کند تا خود را در معشوق بیابد فروغ خود در این باره می‌گوید:« من در مثنوی عاشقانه، می‌خواستم یک حدی از عشق را بیان کنم که امروز دیگر وجود ندارد. به یک جور تعالی رسیدن در دوست داشتن و من رسیده بودم . . . آن حس که در من بود با این حرف‌ها فرق داشت آن حس مرا ساخت و مرا کامل کرد. . . ». (نقل ازآزاد تهرانی، ۱۳۷٦: ۳٤۳)

او آنیموس – معشوق – را آمیخته با جان و تن خود می‌داند:

«ای تپش‌های تن سوزان من آتشی در سایه‌ی مژگان من
... آه ای با جان من آمیخته ای مرا از گور من انگیخته. . .
جوی خشک سینه‌ام را آب تو بستر رگهام را سیلاب تو
ای به زیر پوستم پنهان شده همچو خون درپوستم جوشان شده...
این دگرمن نیستم من نیستم حیف از آن عمری که با من زیستم. (فرخزاد، ۱۳۸۳ : ۲۵۷-۲۵٦)

ویا در شعر«وصل» جنبه‌ی عینی وحدت با آنیموس را توصیف می‌کند:

«... دیدم که می‌رهم/ دیدم که می‌رهم/ دیدم که پوست تنم از انبساط عشق ترک می‌خورد/ دیدم که حجم آتشینم/ آهسته آب شد/.../ در یکدیگر گریسته بودیم/ در یکدیگر تمام لحظه‌های بی اعتبار وحدت را/ دیوانهوار زیسته بودیم ».(همان: ۲۵۵-۲۵٤)

۷-۳-۲ بی اعتباری وحدت با آنیموس و بازگشت به دامان کهن الگوی مادر [i]

فروغ در سیر تعالی خود، کم کم این وحدت با آنیموس را در عالم ماده «بی اعتبار» تشخیص می‌دهد و این بی‌اعتباری در وحدت با آنیموس به پایان‌پذیری حسی برمی‌گردد که گذرا و ناپایداراست و مطلق نیست [ii] ،او این ناپایداری وحدت را این چنین می‌آورد:

«. . . دریکدیگر گریسته بودیم/ تمام لحظات بی اعتبار وحدت را / دیوانهوار زیسته بودیم». (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۵۵)

و یا سایه عشق را ناپایدار و بیاعتبار و فرّار می‌داند :

« . . . در سایه‌ای خود را رها کردم/ در سایه‌ی بیاعتبارعشق/ درسایه‌ی ناپایداری‌ها/ در سایه‌ی فرّار خوشبختی. . . ». (همان: ۲٤۱)

ازاین بابت است که عشق، حتی درآخرین نقطه‌ی آن برای زن نفرین است :

« . . . افسوس ما خوشبخت وآرامیم/ افسوس ما دلتنگ وخاموشیم/ خوشبخت چون دوست می‌داریم/ دلتنگ زیرا عشق نفرینیست. . . ».(همان: ۲٤٤)

او در یک بینش وسیع‌تر خواهان پیوستن و وحدت با تمام اجزای هستی است تا به کمال نهایی دست یابد:

«. . .نهایت تمام نیروها/ پیوستن است پیوستن/ به اصل روشن خورشید [iii]/ و ریختن به شعور نور. . »(همان: ۳٦۳)

این وحدت و پیوستن می‌تواند، خودآگاه و ناخودآگاه ، انسان و خدا ، انسان و تمام اجزای هستی باشد. اوکه قبلاً از وحدت جسمانی سخن گفته بود، با لحنی متفاوت درآخرین سروده‌های خود می گوید :

«...مرا به زوزه‌ی دراز توحش/ درعضو جنسی حیوان چهکار/ مرا به حرکت حقیر کرم/ درخلاء گوشتی چهکار/ مرا تبار خونی گلها به زیستن متعهد کردهاست/ تبار خونی گلها/ می‌دانید؟ »(همان: ۳٦۳)

او حرکت خود به سوی این وحدت را بسیار تلاش‌گرانه توصیف می‌کند و می‌گوید:

فصلنامه علمی (مقاله علمی-پژوهشی) جامعه‌شناسی سیاسی ایران، سال اول، شماره سوم (پیاپی ۳)، پاییز ۱۳۹۷

«...و زخم‌های من همه از عشق است/ عشق، عشق، عشق/ من این جزیره‌ی سرگردان را/ از انقلاب اقیانوس/ و انفجارکوه گذر داده‌ام/ و تکهتکه شدن راز آن وجود متحدی بود/ که ازحقیرترین ذره‌هایش آفتاب به دنیا آمد...» (همان: ۳۳۵)

درپی سیرصعودی ولی ناامیدکننده‌ای که شاعر برای رسیدن به وحدت با آنیموس با ابعاد جسمانی و روحانی طی کرد، شاعر به اوج یکی شدن با طبیعت و هستی می‌اندیشد، طبیعتی که در بخش کهن‌الگوها، مادرانه توصیف می‌شود. او از تنگناهای عشق انسانی فراتر می‌رود، چرا که انسان نیز جزیی از هستی وسیع مطرح می‌شود. او می‌خواهد به جوهره‌ی هستی و طبیعت بپیوندد. نتیجه این وحدت، در یک سطح همذات‌پنداری با طبیعت است.او«درختی» می شودکه باید «دیوار» را برای «برگهای جوان» معنا کند:

«. . اکنون نهال گردو/ آن قدر قد کشیدهاست / که دیوار را برای برگهای جوانش معنا کند...».(همان : ۳٤۹)

او می‌خواهد با تمام اجزای آفرینش و هستی به وحدت برسد، چرا که نهایت تلاش همه‌ی نیروهای بالقوه را در رسیدن به اصل هستی و تعالی در آن می‌بیند، او می‌خواهد به سهم خود و با نیروی زن بودن خود، زمینی پرورشگر باشد که با عصاره‌ی تن و جان خود هستی را تغذیه کند و رشد دهد:

«. . . نهایت تمامی نیروها/ پیوستن است/ پیوستن به اصل روشن خورشید/ و ریختن به شعور نور/ چرا توقف کنم؟. . ./ من خوشه‌های نارس گندم را/ به زیر پستان می‌گیرم و شیر می‌دهم. . . ».(همان : ۳٦۳)

چنان که دیده شد، فرخزاد درعشقی انسانی به وحدت با آنیموس- معشوق - که جلوه‌ی زنانه‌ی روح خود است، دست می یابد، اما این وحدت با تنگناهای ویژه‌ی خود برای او بی‌اعتبار است. بنابراین به وحدت با کهن‌الگوی مادر- زنانه‌ترین عنصر روح خود– روی می‌آورد و مرگ را که از مظاهر و عناصرکهن‌الگوی مادر است ، پلی می‌داند برای رسیدن به آرامش:

«... نجات‌دهنده در گور خفته است/ و خاک، خاک پذیرنده/ اشارتی است/ به آرامش... »(همان: ۳۳۱)

نتیجه گیری:

شعر فروغ از نظر لحن، فضا و اندیشه، زنانه است واین خصوصیت بازگوکننده‌ی هویت مستقل و بی واسطه‌ی فرد با خود و ارتباط عمیق خود با ناخودآگاه است. فاصله‌ای که هنرمند می‌تواند بین «خود» و اثر هنری ایجاد کند مدلول فاصله گرفتن با«خود» است. چنان که پیشتراشاره شد، هنر زبان ناخودآگاه انسان است؛ فروغ فرخزاد با نزدیک شدن به ناخودآگاه خود،اثر هنری خود را واجد هویت کرده است.انعکاس کهنالگوی آنیموس و انکشاف مراحل چهارگانه‌اش در شعر فروغ، باعث رسیدن به فردیت و تعالی وی شدهاست. عشق که از بن‌مایه های اصلی شعر فروغ است، دستاورد تجلی آنیموس محسوب میشود . فروغ عشق را از سطح به عمق میبرد و به وحدت با آنیموس از ابعاد جسمانی و روحانی می‌انجامد. عشق و فرافکنی آن در شعراو روند عرفانی دارد و وسیله‌ای برای رسیدن به وحدت، فنا و بقا می‌شود. او در این سیر تکاملی عشق را به تمام هستی و طبیعت تسری می‌دهد که نتیجه آن پیوند ناگسستنی وی با مادرکبیر و مظاهر طبیعت است.

منابع

۱–اسماعیل پور، ابوالقاسم، ۱۳۷۷. *اسطوره، بیان نمادین*، تهران، سروش.

۲–جواری، محمد حسین،۱۳۷٤. *اسطوره در ادبیات تطبیقی*، اسطوره و ادبیات، تهران، سمت، چاپ دوم.

۳– دوبووار، سیمون، ۱۳۸۸. مترجم: قاسم صنعوی، *جنس دوم*، تهران: انتشارات توس، چاپ هشتم.

٤– سرانو، میگوئل، ۱۳٦۸. مترجم : سیروس شمیسا، *با یونگ وهسه*، تهران: نشر فردوس .

۵– سنفورد، جان، ۱۳٤۷. مترجم، فیروزه نیوندی، *یارپنهان*، تهران: نشر افکار.

٦– سیرلوت، خوان ادوارد، ۱۳۸۹. مترجم، اوحدی، مهرانگیز، *فرهنگ نمادها*، تهران: انتشارات دستان.

۷–فرخزاد،فروغ،۱۳۸۳. *دیوان اشعار*، تهران، انتشارات شادان.

۸–گرین، ویلفرد و دیگران،۱۳۸۰. مترجم: طاهری،فرزانه، مبانی نقد ادبی، تهران نیلوفر،چاپ دوم.

۹– مشرف آزاد تهرانی، محمود، ۱۳۷٦. زندگی و شعر فروغ ، تهران، نشر ثالث.

۱۰– یونگ، کارل گوستاو، ۱۳٦۸. مترجم: پروین فرامرزی، چهار صورت مثالی ، نشر معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.

۱۱– ـــــــــ ۱۳۷۷. مترجم: سلطانیه، محمود، انسان وسمبل هایش، تهران: انتشارات جام.

۱۲– ـــــــــ ۱۳۷۹. مترجم: صدیقانی ،لطیف، روح و زندگی، تهران: انتشارات نیل.

۱۳–یونگ، کارل گوستاو، و هندرسن، ژوزف،۱۳۸٦. مترجم:اکبریان طبری،حسن، انسان و اسطوره‌هایش، نشر دایره.

[i] «کهن الگوی مادر در بسیاری از چیزهایی که احساس فداکاری و حرمتگزاری را برمی‌انگیزد، می‌توان از مظاهر مادر به شمار آورد: مثل شهر،کشور، زمین، جنگل، دریا و یا هرآب ساکن و نیز حتی ماده، جهان زیرین، ماه، این صور مثالی با چیزها و مکان‌هایی تداعی می‌شود که مظهر فراوانی و باروری باشند. . . مثلاً مزرعه‌ی شخمزده، باغ، صخره، غار، درخت، چشمه، چاه عمیق، و یا ظروف مختلف مانند، حوض، . . . و یا گل‌های ظرفگونه چون گل سر و یا اشیای گود مانند ظرف طبخ و هر آنچه شبیه آن است، مادر را تداعی می‌کند». (یونگ،۱۳٦۸: ۲٦) شایان توجه است که کهن الگوی مادر را تنها در زن می‌توان دید و اثرات «مادرمثالی» را بدون اختلاط و یا عناد مطالعه کرد، چرا که«

درروان شناسی مرد، تصویر ذهنی«مادر» درخصلت خود، با این تصویر در روانشناسی زن فرق دارد، مادر برای یک زن به جهت مقید بودن او به جنسیت خویش نمونه‌ای از زندگی آگاهانه‌ی اوست. لیکن برای مرد حاکی از چیزی است بیگانه که باید آن را تجربه کند، چیزی که از تصویر ذهنی پنهان در ناخودآگاه لبریز است. به همین دلیل. . . تصویر ذهنی مادر اصولاً در زن و مرد فرق دارد. » (یونگ،۱۳٦۸:٥٤)

«مادر در وجه مثبت آن یعنی رشد مفرط غریزه‌ی مادری با تصویرآشنای مادر که در همه‌ی ادوارها و زمانها ستایش شدهاست. . . عشق به معنای بازگشت به خانه ،مأمن و سکوت طولانی، که همه چیز ازآن شروع می‌شود و درآن پایان می‌پذیرد. »(یونگ، ۱۳٦۸ :۳) «مظاهر شر عبارتند از: جادوگر، اژدها یا هرحیوانی که می‌بلعد یا به دور بدن می‌پیچد، مانند ماهی بزرگ. . . گور، تابوت، آب ژرف، مرگ، کابوس، تاریکی و شب. »(یونگ، ۱۳٦۸ : ۲٦)

[ii] ر.ک .دوبووار،سیمون،(۱۳۸۸).جنس دوم، مترجم صنعوی ،قاسم،ج۲،:۵۹۰

[iii] خورشید: نمادی ازسرچشمه ی حیات وکمال نهایی انسان است.»(سیرلوت، ۱۳۸۹: ۳٦۹).